

عدالت اجتماعی و عدالت فضایی؛ بررسی و مقایسه نظریات جان رالز و دیوید هاروی

دکتر حسین حاتمی نژاد

عضو هیات علمی دانشگاه تهران

عمران راستی

دانشجوی کارشناسی ارشد جغرافیای سیاسی دانشگاه تهران



چکیده

عدالت به عنوان مفهومی عامه پسند و محبوب از معدود مفاهیمی است که همواره مورد بحث و جدل فراوان اندیشمندان و صاحب‌نظران بوده است؛ و اندیشمندان مختلفی که در زمینه‌های مختلف علمی فعالیت کرده‌اند، درباره عدالت اجتماعی اظهار نظرهای متفاوتی ابراز نموده‌اند. جان رالز یکی از معروف‌ترین فلاسفه سیاسی قرن بیستم و دیوید هاروی برجسته‌ترین جغرافیدان نیمه دوم قرن بیستم، آثار و نظریاتی را در مورد عدالت اجتماعی و عدالت منطقه‌ای ارائه داده‌اند. در این مقاله بر آنیم تا به بررسی مفهوم عدالت از نظراین دو اندیشمند بپردازیم و وجوه احتمالی اشتراک و تمایز بین نظریات این دو اندیشمند را بازگو نماییم.

واژگان کلیدی: عدالت اجتماعی، عدالت فضایی (منطقه‌ای)، عدالت توزیعی، وضع نخستین، پرده (حجاب) جهل،

لیبرالیسم، برابری فرصت، آزادی، نیاز، استحقاق، منفعت عمومی، نابرابری.

مقدمه

عدالت از مفاهیمی است که در تاریخ زندگی بشر، کاربردها و برداشت‌های مختلفی داشته است و مفهوم آن همیشه مورد بحث و جدل اندیشمندان مختلف بوده است. دیدگاه افراد نسبت به مفهوم عدالت بسته به پایگاه اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی ... آن‌ها متفاوت است. به طوری که درک یک انسان معلول با یک انسان با استعداد از مفهوم عدالت متفاوت خواهد بود. همین طور فردی از طبقات پایین اجتماعی با فردی متمول و دارای پایگاه اقتصادی بالا، فردی مسلمان با فردی غیرمسلمان، شهروند ساکن در منطقه مرفه نشین پایتخت با یک فرد ساکن در روستایی دور افتاده و ... هر یک دیدگاه‌های متفاوتی از مفهوم عدالت دارند. بنابراین می‌توان گفت: «عدالت نیز مقید به زمان و مکان و نوع روابط نظامات و ساختارهای اجتماعی است» (پیران، ۱۳۸۴، ص ۱۴).

اما آنچه در بحث عدالت مورد اشتراک می‌باشد این است که عدالت، برابری و برابرخواهی، دلمشغولی اکثر جوامع و دولت‌های اسلامی، سوسیالیستی، سوسیال دموکراسی و لیبرالیستی و ... بوده و هریک در راستای تحقق و پیاده کردن نوعی برابری، مقداری از منابع و انرژی خود را سرمایه‌گذاری کرده و به سامان دهی اجتماعی سازگار با آن پرداخته‌اند.

مفهوم عدالت و کاربرد این مفهوم پیشینه طولانی دارد و فیلسوفان و اندیشمندان از قدیم تاکنون راجع به آن اظهار نظر کرده‌اند و هنوز نیز این مسأله مورد بحث و اختلاف نظر از دیدگاه‌های مختلف می‌باشد. سخنرانی‌ها و کنفرانس‌های مختلف نیز در خصوص عدالت برگزار شده است. به عنوان مثال «در اکتبر سال ۱۹۹۷ در دانشگاه ملبورن [استرالیا] کنفرانسی تحت عنوان محیط عدالت؛ اصول اخلاق جهانی برای قرن بیست و یکم برگزار شد» (هاروی، ۱۹۹۹، ص ۱۰۹) دیوید هاروی در اشاره به موضوع و مباحث آن کنفرانس می‌گوید هرچند این تفکر مساعد و مطلوب و خوشایند است ولی در عین حال از دیدگاه واقع‌گرایانه، امکان پذیر نیست.

رالز و هاروی از اندیشمندانی هستند که در بحث عدالت و عدالت اجتماعی، قلم فرسایی کرده و مقالات و کتب و نظریاتی را در این خصوص ارائه داده‌اند. در این مقاله پس از طرح برخی تعاریف و مفاهیم و دیدگاه‌ها در خصوص عدالت، نظریات و دیدگاه‌های رالز را به عنوان یک فیلسوف و دیوید هاروی به عنوان یک جغرافیدان در بحث مفهوم عدالت اجتماعی به بررسی می‌پردازیم.

عدالت؛ تعاریف، مفاهیم و دیدگاه‌ها

عدالت مفهومی است که بشر از آغاز تاریخ و تمدن خویش با آن آشنا بوده و در جهت تحقق آن کوشیده است. عدالت ضمن این که از مقبولیت و محبوبیت فراوانی در نزد مردم، دانشمندان و سیاستمداران جوامع مختلف برخوردار است، در تعریف، تبیین و اجرای آن، برداشت‌ها و ادراکات و عملکردهای متفاوت و گاهی متناقضی وجود داشته است. با این حال جامعه‌ای را نمی‌توان پیدا کرد که از عدالت‌گریزان باشد، بلکه رعایت عدالت را حتی ضامن بقای جامعه و تمدن دانسته‌اند. به طوری که ویل دورانت ریشه انحطاط و تخریب تمدن‌ها را در بی‌عدالتی و تبعیض می‌داند و می‌گوید «تمدن را نمی‌شود با فتح و غلبه از میان برد، تمدن تنها از درون تخریب می‌شود، مدنیت در جامعه با رعایت تساوی حقوق انسان‌ها شکوفا و بارور می‌شود و تبعیض ریشه آن را می‌خشکاند سلامت ملل مهم‌تر از ثروت ملل است» (دورانت، ۱۳۷۸، صص ۳-۴)

اندیشمندان، فلاسفه، جامعه‌شناسان، اقتصاد دانان و جغرافیدانان و محققین علوم انسانی، تعاریف

مختلفی را از مفهوم عدالت ارائه کرده‌اند. افلاطون فیلسوف بزرگ یونانی در کتاب مشهورش، «جمهوریت» به طور مفصل از عدالت سخن می‌گوید، «به نظر او عدالت آرمانی است که تنها تربیت یافتگان دامان فلسفه به آن دسترسی دارند و به یاری تجربه و حس نمی‌توان به آن رسید. عدالت اجتماعی در صورتی برقرار می‌شود که هرکس به کاری دست زند که شایستگی و استعداد آن را دارد و از مداخله در کار دیگران بپرهیزد» (کاتوزیان، ۱۳۷۹، ص ۲۲۲) بنا بر این تعریف، افلاطون «مفهوم عدالت را در جامعه‌ای با فضیلت جستجو می‌کند. عدالت اجتماعی را در حکومت دانشمندان و خردمندان می‌بیند و تجاوز به این تخصیص را ظلم می‌شمارد» (همان منبع، ص ۲۲۳) «در فلسفه افلاطون اندیشه عدالت به عنوان قرارداد تأمین منافع متقابل یافت می‌شود» (بشیریه، ۱۳۷۵، ص ۳۶) «ارسطو، عدالت را اعطای حق به سزاوار آن می‌داند یا به عبارتی دیگر عدالت فضیلتی است که به موجب آن باید به هرکس آنچه را که حق اوست، داد.» (کاتوزیان، ۱۳۷۹، ص ۲۲۵)

«در فلسفه یونان باستان گفته می‌شد که هر فضیلتی باید به حال دارنده‌اش سودمند باشد، اما عدالت فضیلتی است که ظاهراً به سود دیگران است نه به نفع دارنده آن. بنابراین در اندیشه یونانی به طور کلی اندیشه عدالت به عنوان سازش و قرار داد نفی می‌شد و از عدالت به مفهوم تعادل سخن می‌رفت» (بشیریه، ۱۳۷۵، ص ۱۰۹)

«سیسرون در خصوص عدالت می‌گوید: باید به هرکس آنچه را سزاوار است داد، مشروط براین که به منافع عمومی زبان نرسد» (کاتوزیان، ۱۳۷۹، ص ۲۲۵) مفهوم عدالت حتی اشعار شاعران و نوشته‌های نویسندگان را نیز متأثر کرده است. مولوی شاعر ایرانی در مثنوی مولوی چنین می‌سراید:

عدل چه بود وضع اندر موضعی ظلم چه بود وضع در ناموقش

با توجه به این شعر، مولوی قرار دادن هر چیز را در موضع خودش عدل نامیده و غیر از این را ظلم تلقی نموده است.

از قرن هفدهم به بعد در غرب، نظریه قراردادی و نفع طلبانه عدالت متداول شد و نمایندگان مهم این نظریه در سده‌های هفدهم و هیجدهم هابز و هیوم بودند. «به نظر هابز، عدالت عبارت است از اجرای تعهدی که فرد از روی نفع طلبی به اجرای آن‌ها رضایت داده است. پس اساس عدالت قرارداد است. هیوم نیز که متأثر از اندیشه هابز و الهام بخش مکتب اصالت فایده بود عدالت را در تأمین منافع متقابل می‌دید» (بشیریه، ۱۳۷۵، ص ۳۶)

جان رویمر در موضوع عدالت توزیعی، کتاب برابری فرصت را نوشت که، «پشتوانه فکری کتاب برابری فرصت نوشته‌های سه فیلسوف رونالد دورکین، ریچارد آرنسون و جی ای کوهن است» (رویمر، ۱۳۸۲، ص ۳۴) او در برابری فرصت معتقد به هم سطح کردن عرصه بازی می‌باشد بدین معنی که جامعه بایستی آنچه را که در توان دارد در راستای هم سطح کردن عرصه بازی به کار ببرد و منظور از هم سطح کردن عرصه بازی ایجاد موقعیتی در جامعه است که در آن همه افراد دارای فرصت‌های برابر باشند. پر واضح است که هم سطح کردن عرصه بازی از اصل عدم تبعیض نیز فراتر است. چرا که رویمر معتقد است «هم سطح کردن عرصه بازی مستلزم این است که کمبود کسانی را که از سبدهای پست‌تری از منابع درونی برخوردارند با یک پیمانانه اضافی از منابع بیرونی جبران کنیم» (رویمر، ۱۳۸۲، ص ۲۱)

در شناخت عدالت نیز نظرهای متفاوتی از سوی اندیشمندان ابراز شده است به طوری که بعضی معتقدند قواعد عدالت باید از طریق عقل و از راه تحلیل مسائل اجتماعی و آرمان‌ها استخراج گردد و بعضی دیگر

قضاوت عقل را در این خصوص نمی‌پذیرند، جامعه‌شناسان معتقدند که عدالت از وجدان عمومی نشأت می‌گیرد. در این خصوص می‌توان به تعریفی که برتراند راسل از عدالت ارائه می‌دهد اشاره کرد «برتراند راسل در تعریف عدالت می‌نویسد: عدالت عبارت از هر چیزی است که اکثریت مردم آن را عادلانه بدانند» (کاتوزیان، ۱۳۷۹، ص ۲۳۳)

گروهی دیگر عدالت را تابع رأی و نظر عمومی نمی‌دانند و آن‌ها معتقدند همانطور که قواعد طبیعی ما با نیروی اکثریت تغییرپذیر نیست یا به عبارتی حقیقت وابسته به نظر عموم نیست عدالت را نیز نمی‌توان با رأی اکثریت مردم تعیین نمود «ارسطو در این باب می‌گوید: عدالت امری است که انسان عادل فکر می‌کند و لوفور استاد فرانسوی در توضیح آن تأکید کرده است که به جای توجه به شمار اشخاص باید نظر بهترین و صالحترین مردم را مبنا قرار داد» (همانجا).

«هگل و پیروان او هم دولت را تنها مقام صالح برای تشخیص عدالت دانسته‌اند به نظر این گروه، مبنای عدالت اراده دولت است و هیچ تفاوتی بین «آنچه هست» و «آنچه باید باشد» وجود ندارد و ریشه این بی‌اعتمادی به عدالت را باید در عقاید سوفسطاییان یونانی دید که می‌گفتند: آن است که مفید به حال قویتر باشد و همچنین پاسکال که می‌گفت: خطرناک است به مردم گفته شود که قوانین عادلانه نیست (همان منبع، ص ۲۳۴).

جغرافیا و عدالت اجتماعی

مفهوم عدالت اجتماعی از دهه ۱۹۶۰ وارد ادبیات جغرافیایی شده اما ریشه این نوع جغرافیای مردمی که در جهت رسیدن به عدالت اجتماعی تلاش می‌کند، به پیشنهادات پتر کروپوتکین در زمینه پیکار علیه فقر، ناسیونالیسم اروپایی و نژادپرستی در پیش از یک قرن قبل برمی‌گردد. (شکویی، ۱۳۸۲، ص ۱۸۹) مفهوم عدالت اجتماعی بیش از همه دو مکتب رادیکال و لیبرال را متأثر کرده است. با ورود این مفهوم، جغرافیدانان به حوزه‌های مطالعاتی مختلفی از قبیل فقر، تبعیض، نابرابری و نژاد پرستی و قوم گرایی و امید به زندگی، حقوق زنان و اسکان غیررسمی، زاغه نشینی، جرم و جنایت و ... گرایش پیدا می‌کنند. و به قول استاد فقید دکتر شکویی، «برای اولین بار صدای بازماندگان در جوامع انسانی در علم جغرافیا طنین انداز می‌گردد. بدینسان از دهه ۱۹۷۰ به بعد نظام ارزشی و نظام اخلاقی تفکرات جغرافیایی را به مسیرهای تازه ای می‌کشاند» (شکویی، ۱۳۷۸، ص ۱۴۱).

دیوید هاروی در چهار مقاله‌ای که در خصوص (روابط میان فرایندهای اجتماعی و فرم‌های فضایی) منتشر ساخت، همواره بدین نکته تأکید داشت که تحقیقات جغرافیایی باید با مفهوم و ابعاد عدالت اجتماعی همراه گردد. او در سال ۱۹۷۳ اثر ارزشمند علمی خود با عنوان (عدالت اجتماعی و شهر) را انتشار داد. «هاروی اولین جغرافیدانی بود که در کتاب ارزشمند خود با عنوان (عدالت اجتماعی و شهر) مفهوم عدالت اجتماعی را در کمک به خیر و صلاح همگانی، ملاک توزیع درآمد در مکان‌ها، تخصیص عادلانه منابع و رفع نیازهای اساسی مردم به کار می‌گیرد. او اضافه می‌کند که منابع اضافی باید در جهت از میان برداشتن مشکلات ویژه ناشی از محیط‌های اجتماعی و طبیعی مصرف گردد» (همانجا).

یکی دیگر از مکاتب جغرافیایی که به بحث عدالت اجتماعی پرداخته است مکتب لیبرال است. «در مکتب جغرافیایی لیبرال در سال ۱۹۷۸ کتاب (جغرافیای انسانی: رهیافت رفاه) اثر دیوید اسمیت منتشر گردید که در آن شاخص‌های رفاه و تحلیل عدالت اجتماعی بررسی شده بود. در سال ۱۹۹۱، کمیته جغرافیای

اجتماعی و فرهنگی مؤسسه جغرافیدانان انگلیس، گزارشی در زمینه عدالت اجتماعی و جغرافیا، منتشر ساخت که در آن تحلیل‌هایی روی (برندگان جامعه) و (بازندگان جامعه) به عمل آمده بود. در سال ۱۹۹۴ اثر ارزشمند دیوید اسمیت، با عنوان (جغرافیا و عدالت اجتماعی) فصل تازه‌ای را در علم جغرافیا می‌گشاید در این اثر چنین آمده است: جغرافیا باید در نظریه و عمل با عدالت اجتماعی پیوند بخورد. جغرافیا بدون عدالت اجتماعی، فاقد آن قدرت و توانی خواهد بود که بتواند در مطلوبیت بخشی به زندگی انسانی توفیق یابد. حتی دموکراسی واقعی زمانی امکان پذیر است که با عدالت اجتماعی همراه باشد» (همان منبع، صص ۱۴۱ و ۱۴۲).

از دهه ۱۹۸۰ به بعد ادامه تأکید روی عدالت اجتماعی و مفاهیمی نظیر آن یکی از تعهدات جغرافیای پست مدرنیستی شناخته می‌شود. «از دهه ۱۹۸۰ در آمریکا در دوره ریاست جمهوری ریگان و بوش و در بریتانیا در دوره نخست وزیری مارگارت تاچر نابرابری ژرف درآمدی میان گروه‌ها ظاهر می‌شود از این تاریخ به بعد، جغرافیدانان آمریکا و بریتانیا به جای نگرش خنثی و بی تفاوت به شرایط زندگی انسان، فضای جغرافیایی را با نگرش‌های اخلاقی، عدالتخواهانه و انسانی بررسی می‌کنند ... متفکران عصر ما در این مورد چنین اظهار نظر می‌کنند: در پیرامون جامعه، ما به نابرابری‌های عظیم در قدرت سیاسی، پایگاه اجتماعی و تجاوز به منابع اقتصادی برخورد می‌کنیم. عدالت اجتماعی کیفیت آشکار در کاهش این نابرابری‌هاست که در یک فرایند به اعاده نابرابری‌ها بینجامد» (همانجا). بهره‌کشی، حاشیه‌ای شدن، فقدان قدرت در گروهی از مردم، امپریالیسم فرهنگی و اعمال خشونت پنج خصیصه بی‌عدالتی هستند که غالباً در برابر عدالت اجتماعی قرار می‌گیرد.

ریچارد مویر جغرافیدان سیاسی معتقد است: «مطالعه عدالت اجتماعی به بررسی و تشریح توزیع مسؤولیت‌ها و منابع جامعه مربوط می‌شود» (مویر، ۱۳۷۹، ص ۲۴۶)

در این جا قصد نداریم به تعاریف و دیدگاه‌های همه اندیشمندان و جغرافیدانان درباره عدالت اجتماعی پردازیم بلکه در این مقاله همانطور که قبلاً نیز اشاره شد به بررسی و مقایسه نظریات رالز (به عنوان برجسته‌ترین فیلسوف سیاسی قرن بیستم) و دیوید هاروی (به عنوان برجسته‌ترین جغرافیدان نیمه دوم قرن بیستم) در مورد عدالت اجتماعی می‌پردازیم.

دیدگاه رالز در خصوص عدالت اجتماعی

جان رالز یکی از مهم‌ترین فلاسفه سیاسی سده بیستم است. از لحاظ سنت فلسفی او تحت تأثیر کانت بوده و سعی بر این داشته تا به حل یکی از پیچیده‌ترین مسائل فلسفه سیاسی یعنی مسأله عدالت پردازد. «نظریه عدالت جان رالز هم در درون سنت کانتی قرار دارد. بحث او درباره عدالت معطوف به ساخت جامعه به‌طور کلی و نهادهای تشکیل دهنده آن است. نهادهای اجتماعی تعیین کننده شیوه دسترسی افراد به منابع است و قواعد تعیین حقوق و امتیازات و دسترسی به قدرت سیاسی و انباشت سرمایه را در بردارد. نظریه عدالت رالز پیرامون برخی مفاهیم اساسی مثل وضع نخستین (original position)، پرده جهل (Veil of ignorance)، انصاف (fairness)، بی طرفی (impartiality) و اصول عدالت (principals of justice) تنظیم شده است. جوهر اندیشه رالز «عدالت به عنوان انصاف» است که با تأکیدات متفاوت در آثار او آمده است. به طور خلاصه انصاف، به روش اخلاقی رسیدن به اصول عدالت و عدالت به نتایج حاصله از تصمیم‌گیری منصفانه مربوط می‌شود.» (بشریه، ۱۳۷۵، ص ۳۷)

«در دیدگاه رالز عدالت و اصول آن اساساً مخلوق و ساخته انسان است و باید راهی برای رسیدن به اصول عدالت یافت. بنابراین وضع اولیه مورد نظر رالز که در آن افراد به جستجوی چنین اصولی می‌پردازند،

وضعی است که افراد حاضر در آن هیچگونه اصولی را به عنوان اصول درست و از پیش داده شده نمی‌شناسند، بلکه هدفشان این است که با توجه به وضع کلی انسان اصولی را که از همه عقلانی‌تر است برگزینند. (بشیریه، ۱۳۷۵، ص ۳۷) ویژگی وضع نخستین رالز این است که «اعضا وضع نخستین چیزی درباره امتیازات اوضاع و احوال طبیعی، اجتماعی، تربیتی، شغلی، درآمدی و ارثی خود یا موکلان خود نمی‌دانند. در حجاب جهل فرد نمی‌داند آیا سیاه است یا سفید، فقیر است یا غنی، دانشمند است یا بی سواد، زن است یا مرد، جوان است یا پیر برطبق استدلال رالز در چنین شرایطی افراد حاضر در وضع نخستین درباره دو اصل به توافق می‌رسند. رالز با استخراج دو اصل اساسی از درون وضع نخستین، در واقع تصویری از جامعه لیبرال دموکراتیک به دست می‌دهد که برطبق برداشت او جامعه‌ای عادلانه است و انتظار او از عدالت را تأمین می‌کند. ... وی نخست «دو اصل عدالت» را به عنوان اصول اخلاقی اولیه لیبرال دموکراسی مطرح می‌کند: اولاً هر فردی که در درون یک نهاد یا تحت تأثیر آن قرار دارد حقی مساوی نسبت به آزادی به وسیع‌ترین معنای آن دارد که در عین حال با آزادی مشابهی برای همگان سازگار باشد. ثانیاً نابرابری‌هایی که به موجب ساختار نهادها تعیین و حفظ می‌شود دلبخواهانه و خودسرانه است مگر آنکه عقلاً بتوان انتظار داشت که به نفع همگان است و مناصبی که وابسته بدان‌ها یا مصدر آن‌ها هست به روی همگان باز است.» (بشیریه، ۱۳۷۵، صص ۳۸ و ۳۹)

رالز در اصل اول به دفاع از آزادی برابر و فرصت‌های برابر می‌پردازد و در اصل دوم این مسأله را بیان می‌کند که تحت چه شرایطی می‌توان نابرابری‌های احتمالی موجود را موجه دانست و نابرابری‌ها را عادلانه قلمداد کرد. به عبارتی دیگر در اولین اصل صحبت از آزادی‌های قانونی، سیاسی و مدنی برابر برای همه افراد مطرح است و در اصل دوم این مسأله مطرح است که نابرابری‌های اقتصادی را باید به گونه‌ای در جامعه تنظیم و اجرا کرد که برای ضعیف‌ترین بخش جامعه بهترین وضع ممکن بدون آسیب به منافع سایر افراد جامعه حاصل آید و به عبارتی در این سیستم وضعیت ضعیف‌ترین بخش جامعه بهتر از وضعیتشان در سایر سیستم‌های جایگزین باشد. رالز دو اصل مذکور را ملاک برقراری عدالت در نظام سیاسی، نظام اجتماعی و نظام اقتصادی می‌داند که هر یک از جهات مختلف بر آزادی‌های فردی تأثیر می‌گذارد.

رالز اصول عدالت خود را در جامعه لیبرال - دموکراتیک مطلوب خود به تصویر می‌کشد و معتقد است که اصول دوگانه عدالت باید معیارهای اصلی قضاوت درباره ارزش اخلاقی نظام توزیع پاداش‌ها در جامعه باشد. رالز با اشاره به نابرابری‌های اجتناب‌ناپذیری که در همه جوامع وجود دارد ذکر می‌کند که اصل دوم عدالت بدین منظور تعبیه شده است که تعیین کند که در چه موقع این تفاوت‌ها عادلانه است. چنانچه می‌گوید: «نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی باید به گونه‌ای تنظیم گردد که... نتیجه آن به نفع ضعیف‌ترین و محروم‌ترین افراد جامعه باشد» (رالز، ۱۹۷۱، ص ۳۰۲)

رالز وجود طبقات (نابرابری) اجتماعی را در جامعه می‌پذیرد و آن را در تناقض با وجود برابری در آزادی و حقوق فردی نمی‌داند. بلکه به هماهنگی بین آن‌ها معتقد است. همچنین «کوشش حکومت در نظارت بر اقتصاد آزاد از طریق وضع مالیات‌ها و انتقال درآمدها، حفظ خصلت رقابتی بازار، کاربرد کامل منابع، توزیع ثروت، تأمین حداقل معیشت لازم، برابری فرصت‌ها (از جمله در آموزش عمومی) و جلوگیری از تمرکز قدرت به سود آزادی و برابری فرصت‌ها، ویژگی‌های عمده حکومت لیبرال - دموکراتیکی است که اصول عدالت مورد نظر رالز را برآورده می‌سازد. بنابراین از نظر اقتصادی نظام سرمایه‌داری خصوصی و مکانیسم آزادی بازار کار و سرمایه برقرار است و در این حالت نابرابری در درآمدها و بهره‌مندی‌های طبقات مختلف در صورتی که منطبق با اصل دوم عدالت باشد عادلانه و موجه است. نابرابری به موجب این اصل، وقتی عادلانه و موجه است

که، تقلیل آن موجب وخامت بیشتر وضع تهیدستان شود. فرض رالز در این جا بر این است که نابرابری مورد انتظار انگیزه‌ای می‌شود برای این که اقتصاد کارایی بیشتری پیدا کند و شتاب پیشرفت صنعتی بیشتر شود و نتیجه همه این‌ها این است که دستاوردهای مادی و غیرمادی در کل نظام توزیع می‌شود» (بشیریه، ۱۳۷۵، ص ۴۰) بنابراین نابرابری موجود نهایتاً باعث بهبود وضع طبقات پایین می‌شود و اگر نابرابری کاهش یابد انگیزه کار پایین می‌آید، زیرا همه انتظار نابرابری دارند و به انگیزه آن کار می‌کنند. بنابراین نابرابری درآمدها همواره به عنوان عامل و انگیزه کار و تولید ضروری می‌باشد ولی در عین حال رالز متذکر می‌شود از آنجا که این نابرابری‌ها در درآمدها اگر از حد مشخصی بالاتر رود می‌تواند به نابرابری در قدرت و سلطه بینجامد و تمرکز قدرت اجتماعی نیز مانع آزادی و برابری فرصت‌ها است، پس حکومت باید برای حفظ این حد دخالت کند. در زمینه دخالت دولت لازم به ذکر است که «دخالت دولت باید آنقدر زیاد باشد که مانع تمرکز ثروت بالاتر از حد معینی گردد و آنقدر پایین باشد که کارایی اقتصادی و انگیزه فعالیت از بین نرود.» (همانجا). رالز در تبیین اصل دوم یعنی نابرابری به تعبیری دموکراتیک می‌رسد «بر طبق این اصل نابرابری باید چنان برقرار شود که اولاً به سود همگان باشد و ثانیاً متعلق مناصب و مقاماتی باشد که به روی همگان باز است» (همان، ص ۴۱).

از نظر رالز همه عوامل تعیین کننده در مورد نابرابری‌ها (از قبیل عوامل محیطی و حتی عوامل ژنتیکی و ...) تصادفی، غیرمکتسب و غیر استحقاقی است. و هیچ امر تصادفی نباید در زمینه توزیع پاداش‌ها و امتیازات اجتماعی تأثیرگذار باشد و این نابرابری‌های نهفته در حوزه طبیعی و محیطی که تصادفی می‌باشند، در پس پرده جهل نادیده گرفته می‌شود.

آنچه از جمع بندی دو اصل عدالت رالز به دست می‌آید این است که «دو اصل عدالت مبین این اندیشه است که هیچ کس نباید کمتر از آنچه در نظام تقسیم و توزیع برابر کالاهای اساسی به دست می‌آید، به دست آورد و وقتی همکاری اجتماعی موجب پیشرفت کلی جامعه می‌شود، نابرابری‌های حاصل باید به نفع کسانی تمام شود که وضعشان کمتر از وضع دیگران در این روند بهبود یافته است» (همان، ص ۴۲).

اما نوئل کانت و جان رالز به سبب این که کوشیده‌اند بین عدالت به عنوان یک ارزش اخلاقی و حراست از حقوق و آزادی فردی به عنوان درون مایه اصلی لیبرالیسم پیوند برقرار کنند از دیگر طرفداران لیبرالیسم متمایز می‌شوند. «هر دو می‌کوشند که نشان دهند درک شناخت اخلاقی بیشتر از عدالت اجتماعی، در قالب اصول و قواعدی به منصفه ظهور می‌رسد که دارای بیشترین تناسب با نوع نگاه لیبرالیسم به مناسبات اجتماعی و ساختار اساسی جامعه در حوزه فرهنگ، سیاست، اقتصاد و دیگر ابعاد حیات اجتماعی است.» (واعظی - روزنامه کیهان ۸۳/۱۰/۲۲)

رالز نظریه عدالتش را مبتنی بر تحقق و حصول دو اصل مهم آزادی و برابری قرار داده است. وجه مشترک رالز با کثرت‌گرایان لیبرال در این است که رالز نیز همانند آن‌ها اصل آزادی (برخورداری از فرصت) را مورد توجه و اهمیت قرار داده و آن را شرط مهم رعایت انصاف می‌داند و آزادی اصل اول نظریه عدالت رالز می‌باشد. اما وجه تمایز رالز از کثرت‌گرایان لیبرال اصل نابرابری‌های اجتماعی است که در فلسفه رالز به شیوه‌ای عادلانه تفسیر شده است.

اگر چه نظریه عدالت و «لیبرالیسم سیاسی» رالز را نمی‌توان گسیخته از هم دانست، اما دیدگاه رالز در لیبرالیسم سیاسی نسبت به نظریه عدالت تحولاتی را پذیرا شده است. «در واقع رالز با انتشار «لیبرالیسم سیاسی» از انسان فلسفی به شخص شهروند، از فلسفه به فرهنگ، از جهانشمولی به اروپا یا آمریکا محوری، از

تئوری پردازی انتزاعی به عمل سیاسی از حقیقت سالاری به قابلیت عملیاتی و از عدالت صرف به هر قیمت به ثبات سیاسی پایدار گرایش پیدا کرد.» (نصری، ۱۳۸۲، ص ۴۶)

دستاورد فکری رالز از جانب هردو گروه راستگرایان و چپ‌گرایان مورد انتقاد قرار گرفته است، راست‌گرایان ایده رالز را به نفع کاهلان و تن‌آسایان می‌دانند و می‌گویند این نظریه باعث می‌شود که با کفایت و کاهلی به یک نحو برخورد گردد و در صورت به‌کارگیری اصول عدالت رالز تن‌آسایان، زحمت‌کشان و هوشمندان متمایز نخواهند شد. چپ‌گرایان انتقادشان را بر رالز این‌گونه بیان می‌کنند که رالز می‌بایست بیش از «برابری در منابع» «برابری در رفاه» را مورد تأیید قرار می‌داد و بدین ترتیب به ایده برابری واقعی نزدیک می‌شد. در خصوص انتقادهایی که بر نظریات رالز وارد شده است، می‌توان از «انتقادهایی به بازار توزیع در تابع رفاه اجتماعی رالزی، انتقاد به مفهوم عدالتخواهی، انتقادهای مارکسیست‌ها بر مفهوم عدالت توزیعی رالز، انتقاد از توافق روی دو اصل رالز و انتقاد بر فضاهای عدالت اجتماعی مورد نظر رالز اشاره کرد.» برای مطالعه بیشتر رجوع شود به: (عریضی، ۱۳۸۴، ص ۲۶)

با همه این مسائل رالز اندیشیدن درباره عدالت را برای ما آسانتر کرد و بی‌شک در زمینه عدالت نظریات او زمینه‌ساز رویکردهای جدیدی نسبت به عدالت شد که حتی مخالفان او نیز به نقش او در گسترش و تبیین مفهوم عدالت اذعان دارند.

دیدگاه هاروی در خصوص عدالت اجتماعی

دیوید هاروی از جغرافیدانان مکتب رادیکال است. «جغرافیای رادیکال در دهه ۱۹۶۰، زمانی که لوکوآرم (Lukewarm) نسبت به بحران‌های سرمایه‌داری و جنگ ویتنام و جنین راست‌گرایان داخلی آمریکا واکنش نشان داد، مطرح شد. در دهه ۱۹۷۰ دیوید هاروی، مارکسیسم را عمیقاً مورد بررسی و کاوش قرار داد. و در دهه ۱۹۸۰ به علت مورد انتقاد قرار گرفتن مارکسیسم، رکود دهه ۱۹۸۰ که منجر به جستجو و پژوهش منظم‌تر شد، آگاهی یافتن بر مشکلات اقتصادهای سوسیالیستی که احتمال تغییر و تحول انقلابی را کاهش داد و ... جغرافیای رادیکال هوشیارتر شد و ستیزه‌جویی آن کاهش یافت» (جانستون، ۱۹۹۱، ص ۲۱۷)

دیوید هاروی نویسنده کتاب‌های ارزشمند (تبیین در جغرافیا)، (عدالت اجتماعی و شهر) و (عدالت، طبیعت و جغرافیای افتراق)، «به کارگیری عدالت اجتماعی را در تحلیل‌های جغرافیایی، انقلاب در تفکرات جغرافیایی می‌داند. در واقع هاروی با طرح وابستگی میان نابرابری‌های اجتماعی و ساختارهای فضایی جغرافیایی، بنیانگذار جغرافیای انسانی نو می‌گردد.» (شکویی ۱۳۷۸- ص ۱۴۱)

هاروی جغرافیدان سنت شکن و سازش‌ناپذیر با جریان‌های استعماری- ابرقدرتی، مخالف سرمایه‌داری مہار نشده و وفادار به سنت رادیکال بوده است. وی فصل چهارم کتاب (عدالت، طبیعت و جغرافیای افتراق) را به بررسی عدالت، افتراق فضایی و سیاست اختصاص داده است. هاروی در این مبحث نقش سیاستگذاران را با دیدگاه انتقادی-رادیکالی در عدم عدالت اجتماعی و ایجاد فضاهای نابرابر مورد تحلیل قرار می‌دهد. (هاروی، ۱۹۹۶، ف ۴) کتاب (تبیین در جغرافیا)ی او از نظر جغرافیدان آمریکایی، ریچارد پیت، انجیل جغرافیای نظریه‌ای می‌باشد. (شکویی، ۱۳۷۸، ص ۱۴۴) هاروی بر جنبه‌های اخلاق‌گرایانه جغرافیا در خصوص تأمین عدالت اجتماعی و رسالت جغرافیدانان در تأمین عدالت فضایی تأکید دارد. (هاروی، ۱۹۶۹، صص ۳-۸) چنانکه وی در فصل اول کتاب تبیین در جغرافیا بیان می‌کند که «جغرافیدان باید نسبت به اعتقاد جغرافیایی خود متعهد بوده و به‌عنوان مثال می‌توان با اشاره به مسأله فقر و بدبختی افراد، وجدان اجتماعی دیگران را نیز نسبت به این تعهد

جغرافیایی برانگیخت و در راستای کاهش وضعیت گرسنگی و فقر تلاش نمود. (هاروی، ۱۳۸۲، ص ۹)

دیوید هاروی در کتاب (عدالت اجتماعی و شهر) در بحث درباره عدالت اجتماعی به دنبال یافتن آن چنان توزیع عادلانه‌ای است که عادلانه حاصل شده باشد و می‌گوید: متأسفانه با وجودی که مفهوم عدالت اجتماعی همواره در فلسفه اجتماعی از اخلاق ارسطو به این طرف مطرح بوده است. اما اصولی از عدالت اجتماعی که مورد قبول عام باشد وجود ندارد. هاروی معتقد است که در بررسی مفهوم توزیع عادلانه از طریق عادلانه ابتدا دو سؤال مطرح می‌شود:

چه چیزی را باید توزیع کرد؟

این توزیع بین چه کسانی و چه چیزهایی انجام می‌گیرد؟

وی در پاسخ به سؤال اول هرچیزی را که قابل توزیع است درآمد می‌نامد و منظور خود را تعریف بسیار کلی درآمد ذکر می‌کند و فرض را بر این می‌گیرد که بتواند تعریف اجتماعی عادلانه‌ای از درآمد به دست دهد. وی در پاسخ به دومین سؤال ذکر می‌کند که آخرین واحدی که در توزیع با آن سر و کار داریم، افراد انسانی هستند و در مواقعی بهتر است برای سهولت کار توزیع بین گروه‌ها و سازمان‌ها و مناطق را در نظر آوریم و جغرافیدانان اغلب با سازمان دهی منطقه‌ای یا سرزمینی سر و کار دارند. اگر چه می‌دانیم که توزیع عادلانه در مقیاس سرزمینی و منطقه‌ای لزوماً مترادف با توزیع عادلانه در سطوح دیگر و یا مترادف با توزیع عادلانه بین افراد نیست. ولی در شرایط حاضر فرض می‌کنیم که توزیع عادلانه در سطح سرزمینی، توزیع عادلانه بین افراد را نیز به دنبال می‌آورد هرچند که به خوبی می‌دانیم که این امر همیشه صادق نیست.

هاروی سپس در توضیح بحث (توزیع عادلانه) این مسأله را مطرح می‌کند که چه چیزی به افراد چنین حقی می‌دهد که در قبال محصولات جامعه که در آن کار و زندگی می‌کنند، ادعایی داشته باشند وی ملاک‌هایی را که افرادی چون رالز و رشر در کتاب‌هایشان ذکر کرده‌اند بدین شرح اعلام می‌کند.

۱) برابری ذاتی: تمامی افراد حق دارند از منافع جامعه قطع نظر از میزان مشارکتشان در تولید سهم برابری بخواهند.

۲) ارزشیابی خدمات برحسب عرضه و تقاضا: افرادی که بر منابع نایاب و ضروری تسلط دارند بیش از سایرین حق ادعا دارند. که البته در این جا باید بین دو نوع نایابی طبیعی و نایابی مصنوعی تمایز قائل شویم.

۳) نیاز: افراد در بهره‌وری از منابع و امتیازات دارای حقوقی مساوی هستند. ولی نیاز همه افراد مشابه نیست و تساوی در بهره‌وری از دیدگاه نیاز افراد به صورت تخصیص نابرابر منافع جلوه‌گر می‌شود.

۴) حقوق موروثی: افراد نسبت به حقوق مالکیت و یا سایر حقوقی که از طریق نسل پیشین به آن‌ها به ارث رسیده است حق ادعا دارند.

۵) استحقاق: ادعای افراد در مورد اشیا ممکن است برحسب دشواری فایق آمدن بر فرآیند تولید آن اشیا بیشتر باشد. (کسانی که کارهای خطرناک و مشکل انجام می‌دهند مانند معدنچیان و یا آنهایی که مدتی طولانی تحت تعلیم و آموزش هستند مانند جراحان بیش از سایرین حق ادعا دارند.)

۶) شرکت در منفعت عمومی: آن دسته از افرادی که فعالیتشان به نفع عده بیشتری است، بیشتر از آن عده که فعالیتشان به عده کمتری اختصاص دارد، حق ادعا دارند.

۷) شرکت واقعی در تولید: افرادی که در روند تولید دارای بازده بیشتری هستند که با وسایل مناسبی اندازه گیری شده باشد از آن عده که بازده کمتری دارند حق ادعای بیشتری خواهند داشت.

۸) کوشش و فداکاری: افرادی که کوشش بیشتری می‌کنند یا ذاتاً قادر به تحمل فداکاری بیشتری هستند باید بیشتر از افرادی که کوشش کمتری می‌کنند پاداش بگیرند.» (هاروی، ۱۳۷۹، صص ۱۰۰ و ۱۰۱) هاروی سپس ادعان می‌کند که وی به پیروی از «رانسیمن» معتقد است که ماهیت عدالت اجتماعی را می‌توان به کمک سه معیار از معیارهای فوق بیان کرد.

۱- معیار نیاز به عنوان مهم ترین آنها

۲- منفعت عمومی

۳- استحقاق

هاروی معتقد است که این سه معیار از جامعیت کاملی برخوردار است که معیارهای دیگر را نیز در بر می‌گیرد. او سپس به آمیختن مسایل جغرافیایی با این معیارها می‌پردازد و امکان فرمول بندی این مفاهیم را در چارچوب مسایل منطقه‌ای و سرزمینی بررسی می‌کند و برای سهولت فرض می‌کند که یک مرکز اختیار می‌خواهد منابع نایاب را به نحوی به تعدادی از مناطق تخصیص دهد و از این طریق عدالت اجتماعی را به حداکثر برساند. (با فرض این که توزیع عادلانه در سطح سرزمین (منطقه) خود به خود توزیع عادلانه در سطح افراد را نیز به دنبال می‌آورد).

هاروی در بحث عدالت توزیع منطقه‌ای می‌گوید اولین قدم در راه تدوین اصول توزیع عادلانه منطقه‌ای تعیین مفهوم هر یک از سه معیار (نیاز، منفعت عمومی و استحقاق) در چارچوب منطقه‌ای یا سرزمینی است. سپس باید ابزار مناسبی برای ارزشیابی و اندازه گیری توزیع برحسب این معیارها به دست آورد. و ترکیبی از این سه معیار (احتمالاً با دادن اهمیت بیشتر به برخی از آنها) را در قالب نظریه‌ای برای ارزشیابی تخصیص منابع به مناطق مختلف به کار گرفت و مناطقی را که از هنجارهای عدالت اجتماعی بیشترین فاصله را دارند، تعیین کرد.

هاروی در کتاب عدالت اجتماعی و شهر اشاره می‌کند که دیویس برای اولین بار اصطلاح «عدالت منطقه‌ای» را مطرح کرده و در کتابش مسایلی را که ما در بحث عدالت با آن روبرو هستیم بررسی کرده است. هاروی در بحث نیاز می‌گوید اگر نیاز را مهم ترین معیار برقراری عدالت اجتماعی و توزیع منابع در مناطق مختلف بدانیم. آن وقت ابتدا باید تعریفی مبتنی بر عدالت اجتماعی از آن ارائه دهیم و سیستمی برای اندازه گیری آن تدوین کنیم.

هاروی در بحث از یکی دیگر از اصول سه گانه توزیع عادلانه یعنی «استحقاق»، معتقد است که براساس اصل عدالت اجتماعی، تخصیص منابع اضافی به گروه‌هایی که نیازمند خدمات بیشتری هستند و یا تقبل مخارج بیشتر به نواحی پرخطر به منظور کاهش خطرات اجتماعی مورد نظر است. هاروی در این خصوص مطلب زیر را از دیویس ذکر می‌کند: «پسندیده است اگر به گروه‌های شدیداً نیازمند خدمات اضافی داده شود. زیرا آنها در بهره گیری از این خدمات دارای سابقه نیستند و به مصرف آنها عادت ندارند این مسأله به ویژه در مورد خدمات تحصیلی و درمانی برای گروه‌های بسیار فقیر، مهاجران جدید و مانند آنها صادق است. پس استحقاق در چارچوب جغرافیایی تخصیص منابع اضافی برای جبران مشکلات اجتماعی و طبیعی خاص هر منطقه است» (هاروی ۱۳۷۹، ص ۱۰۹)

هاروی همچنین درباره مفهوم منفعت عمومی در توزیع عادلانه معتقد است که در این جا مسأله اصلی این است که تخصیص منابع به یک منطقه چگونه در وضع سایر مناطق تأثیر می‌گذارد. از نظر هاروی ناموزونی سرمایه گذاری منطقه‌ای را زمانی می‌توان پذیرفت که هدف آن چیره شدن بر مشکلات محیطی باشد،

جدول ۱- بررسی تطبیقی نظرات نمایندگان دو دیدگاه لیبرال و رادیکال در مورد عدالت اجتماعی

نام اندیشمند	جان رالز	دیوید هاروی
عنوان اندیشمند	فیلسوف	جغرافیدان
توضیحات	از مهم ترین فلاسفه سیاسی قرن بیستم	برجسته ترین جغرافیدان نیمه دوم قرن بیستم
سنت فلسفی	تحت تأثیر اندیشه‌ها و آثار کانت بوده و همچنین از دیگر فلاسفه چون جان لاک و ژاک روسو تأثیر پذیرفته است.	جغرافیدان وفادار به سنت رادیکال و سنت شکن و سازش ناپذیر با جریان‌های استعماری و مخالف سرمایه‌داری مهار نشده. هاروی در تعیین معیارهای عدالت اجتماعی از رانسیمین پیروی کرده است.
آثار و نوشته‌ها در خصوص عدالت	مقالات: عدالت به مثابه انصاف، معنای عدالت، آزادی قانونی و مفهوم عدالت، عدالت توزیعی کتاب: نظریه‌ای درباره عدالت (۱۹۷۱) و لیبرالیسم سیاسی	چهار مقاله درباره (روابط میان فرایندهای اجتماعی و فرم‌های فضایی) کتاب عدالت اجتماعی و شهر (۱۹۷۳)
خلاصه ای از نظرات اندیشمند در خصوص عدالت	<p>- نظریه عدالت جان رالز، درون سنت کانتی قرار دارد و برداشتی غایتگرانه از عدالت دارد. که براساس آن انگیزه عدالت انگیزه‌ای اخلاقی و بی طرفانه است نه اقتصادی و نفع طلبانه. در دیدگاه رالز عدالت و اصول آن اساساً مخلوق و ساخته انسان است و باید راهی برای رسیدن به اصول عدالت یافت بنابراین وضع اولیه مورد نظر رالز که در آن افراد به جستجوی چنین اصولی می پردازند وضعی است که افراد حاضر در آن هیچگونه اصولی را به عنوان اصول درست و از پیش داده شده نمی شناسد بلکه هدفشان این است که با توجه به وضع کلی انسان اصولی را که از همه عقلانی تر است برگزینند.</p> <p>رالز در پرتو مفهوم اخلاقی عدالت، جامعه مطلوب خود را بر پایه دو اصل تصویر می کند. اصل اول از آزادی‌های برابر و فرصت‌های برابر دفاع می کند و اصل دوم ناظر به این نکته است که تحت چه شرایطی می توان گفت که نابرابری‌ها (اجتناب ناپذیر) موجه و عادلانه است. رالز با استخراج این دو اصل اساسی عدالت از درون وضعیت نخستین تصویری را از جامعه لیبرال دموکراتیک به دست می دهد.</p> <p>رالز اندیشمندی توانمند است که در نظریاتش درباره عدالت میان عقل و آزادی و دو عنصر متناقض گونه برابری و رقابت و به عبارتی عدالت و آزادی سازش برقرار کرده و نظریه عدالت به مثابه انصاف را طرح نموده است از وجوه تمایز فلسفه سیاسی رالز می توان به تقدم حق بر خیر و نقد فایده گرایی اشاره کرد.</p> <p>به طور کلی مسأله اصلی رالز در دو کتابش «نظریه‌ای درباره عدالت» و «لیبرالیسم سیاسی» این است که چگونه می توان یک جامعه بسامان را بنا نهاد که در آن سود (منفعت و یا درآمد) و مسؤلیت به درستی توزیع شود تا نه برابری و مساوات در جامعه از بین برود و نه به امید تثبیت و تحکیم برابری، کفایت از بین برود. لازم به ذکر است که نظریه لیبرالیسم سیاسی رالز شکل پیراسته و تحول یافته نظریه عدالتش می باشد. هرچند انتقاداتی از سوی دیدگاه‌های مختلف بر نظریات رالز وارد شده است ولی نمی توان نقش رالز را در تبیین و تشریح عدالت اجتماعی نادیده گرفت.</p>	<p>دیوید هاروی به دنبال آن چنان توزیع عادلانه‌ای است که عادلانه حاصل شده باشد.</p> <p>هاروی به پیروی از «رانسیمین» معتقد است که ماهیت عدالت را می توان به کمک سه معیار: (۱) نیاز (۲) منفعت عمومی (۳) استحقاق بیان کرد.</p> <p>هاروی در بحث توزیع منطقه‌ای می گوید: اولین قدم در راه تدوین اصول عادلانه منطقه‌ای تعیین مفهوم معیارهای نیاز، منفعت عمومی و استحقاق در چارچوب منطقه‌ای یا سرزمینی است.</p> <p>اصل استحقاق هاروی با اصل دوم رالز همسو می باشد زیرا هاروی نیز معتقد است که براساس اصل عدالت اجتماعی، تخصیص منابع اضافی به گروه‌هایی که نیازمند خدمات بیشتری هستند و یا تقبل مخارج بیشتر به نواحی پرخطر جهت کاهش خطرات اجتماعی مورد نظر است.</p> <p>هاروی برخلاف رالز، مخالف سیستم سرمایه‌داری مهار نشده است. هاروی می گوید: تمام برنامه‌هایی که سعی در تغییر توزیع دارند، بدون این که ساخت بازار سرمایه‌داری را که از طریق آن درآمد توزیع می شود تغییر دهند، محکوم به شکستند»</p> <p>هاروی معتقد است که ابزار سرمایه‌داری همیشه در خدمت مقاصد سرمایه‌داری است و مقاصد سرمایه‌داری با هدف عدالت اجتماعی سازگار نیست.</p> <p>هاروی می گوید که به دنبال بررسی اصول عدالت اجتماعی می توان به روش‌های زیر به معنای عدالت منطقه‌ای دست یابیم نخست این که: توزیع درآمد باید به طریقی باشد که: الف) نیازهای جمعیت هر منطقه برآورده شود. ب) تخصیص منابع به طریقی صورت گیرد که ضرایب فزاینده‌ی بین منطقه‌ای به حداکثر برسد. ج) تخصیص منابع اضافی به طریقی باشد که در رفع مشکلات خاص ناشی از محیط اجتماعی و فیزیکی مؤثر واقع شود. دوم این که: ساز و کارها باید به طریقی باشد که دورنمای زندگی در محروم ترین مناطق تا حد امکان بهتر شود. در صورت تحقق شرایط بالا می توان به یک توزیع عادلانه دست یافت. با این حال هاروی ذکر می کند که هنوز تشخیص کلی اصول عدالت اجتماعی منطقه‌ای کامل نیست.</p>

در غیر این صورت مانعی بر سر راه بر آوردن نیارها و کمک به مصالح عمومی خواهد بود. هاروی با اشاره به تأثیر اندکی که برنامه سوسیالیستی به کار بسته شده بعد از جنگ در انگلستان در توزیع درآمد واقعی جامعه و ناموفق بودن برنامه‌های ضد فقر در آمریکا، دلیل این شکست‌ها را اینگونه بیان می‌کند: «تمام برنامه‌هایی که سعی در تغییر توزیع دارند، بدون این که ساخت بازار سرمایه‌داری را که از طریق آن درآمد توزیع می‌شود تغییر دهند، محکوم به شکست‌اند» (هاروی، ۱۳۷۹، ص ۱۱۲)

هاروی همچنین از این نظریه دفاع می‌کند که «بازار سرمایه‌داری همیشه و به طور لایتغیری در خدمت مقاصد سرمایه‌داری است و مقاصد سرمایه‌داری با هدف عدالت اجتماعی سازگار نیست» (همان منبع، ص ۱۱۶)

وی در ادامه ذکر می‌کند که «سیستم متکی بر بازار نمی‌تواند مازاد تولید به دست آمده را در راه‌های عادلانه اجتماعی مصرف کند، بنابراین چنین می‌نماید که از حیث عدالت اجتماعی افزایش کل تولید اجتماعی باید بدون استفاده از ساز و کار بازار صورت گیرد. از این حیث تلاش‌هایی که چینی‌ها و کوبایی‌ها در بالا بردن تولید براساس عدالت اجتماعی کرده‌اند شاید مهم‌ترین کوششی باشد که در این راه انجام شده است. در غیر این صورت جهان سوم احتمالاً محکوم به تکرار تجربه سرمایه‌داری فردی یا دولتی است که در آن رشد به بهای اجتماعی و انسانی عظیمی حاصل می‌شود.» (همان منبع، ص ۱۱۸)

هاروی در عدالت اجتماعی منطقه‌ای، توزیع عادلانه از راه‌های عادلانه را مطرح می‌کند و می‌گوید که به دنبال بررسی اصول عدالت اجتماعی می‌توان به طرق زیر به معنای عدالت منطقه‌ای دست یابیم:

(۱) توزیع درآمد باید به طریقی باشد که:

(الف) نیازهای جمعیت هر منطقه برآورده شود.

(ب) تخصیص منابع به طریقی صورت گیرد که ضرایب فزاینده‌ی بین المنطقه‌ای به حداکثر برسد.

(ج) تخصیص منابع اضافی به شیوه‌ای باشد که در رفع مشکلات خاص ناشی از محیط اجتماعی و فیزیکی مؤثر واقع شود.

(۲) ساز و کارها (نهادی، سازمانی، سیاسی و اقتصادی) باید به طریقی باشد که دور نمای زندگی در محروم‌ترین مناطق تا حد امکان بهتر شود. اگر این شرایط موجود باشد آنگاه می‌توان به یک توزیع عادلانه که از طریق عادلانه به دست آمده است، دست یافت.» (همان منبع، ص ۱۱۹ و ۱۲۰). هاروی در پایان ذکر می‌کند که هنوز تشخیص کلی اصول عدالت اجتماعی منطقه‌ای کامل نیست.

نتیجه گیری

از مفهوم عدالت اجتماعی، عدالت توزیعی و عدالت منطقه‌ای در دیدگاه‌ها و مکاتب مختلف برداشت‌های متفاوتی ارائه شده است. به‌عنوان مثال «توزیع برحسب نیاز و توزیع برابر از نظر اصول زیربنایی به دیدگاه‌های سوسیالیستی، و توزیع برحسب شایستگی و انصاف به دیدگاه‌های سرمایه‌داری نزدیک است.» (عریضی، ۱۳۸۴، ص ۲۵)

تفاوت بین نظریات مختلف در بحث عدالت به تفاوت دیدگاه‌ها و مکاتب فکری و سنت فلسفی اندیشمندان مربوط می‌شود و اندیشمندان هر مکتب فلسفی نگاهی متفاوت به این موضوع دارند و حتی بین اندیشمندان یک مکتب نیز تفاوت‌هایی نظری از مفهوم عدالت وجود دارد. مقاله حاضر به بررسی نظریات دو اندیشمندی پرداخت که هریک در حیطه خود در زمینه عدالت اجتماعی صاحب‌نظر و ایده پرداز بوده‌اند. جان رالز یکی از مهم‌ترین فلاسفه سیاسی قرن بیستم بوده است و دیوید هاروی نیز برجسته‌ترین جغرافیدان نیمه دوم

قرن بیستم نام گرفته است. در جدول خلاصه‌ای از مطالب این مقاله در خصوص آرا و نظریات این دو اندیشمند آورده شده است.

منابع

- ۱- بشریه، حسین، (۱۳۷۶)، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم، فلسفه سیاسی جان رالز، مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۹-۱۱۰-۱۰۹، تهران، مؤسسه اطلاعات.
- ۲- پیران، پرویز، (۱۳۸۴)، آزادی و عدالت، مجله نامه، شماره ۴۱، تهران.
- ۳- دوران، ویل، (۱۳۷۸)، تاریخ تمدن ج ۱، مشرق زمین گاهواره تمدن، ترجمه جمعی از مترجمین، تهران
- ۴- رویمر، جان، (۱۳۸۲)، برابری فرصت، ترجمه محمد خضری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی
- ۵- شکویی، حسین، (۱۳۷۸)، اندیشه‌های نو در فلسفه جغرافیا، تهران، مؤسسه جغرافیایی کارتوگرافی گیتا شناسی، چاپ سوم.
- ۶- شکویی، حسین، (۱۳۸۲)، اندیشه‌های نو در فلسفه جغرافیا، جلد دوم: فلسفه‌های محیطی و مکتب‌های جغرافیایی، تهران، انتشارات گیتا شناسی، چاپ اول
- ۷- عربی، حیمد، (۱۳۸۴)، عدالت توزیعی، یک مفهوم فلسفی، مجله نامه، شماره ۴۱، تهران
- ۸- کاتوزیان، ناصر، (۱۳۷۹)، مجموعه مقالات گامی به سوی عدالت، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول.
- ۹- مویر، ریچارد، (۱۳۷۹)، درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی، ترجمه دره میر حیدر، سید یحیی صفوی، تهران، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، چاپ اول.
- ۱۰- نصری، قدیر، (۱۳۸۲)، عدالت به مثابه انصاف، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۱۹، تهران
- ۱۱- واعظی، احمد (۱۳۸۳)، نارسایی قرائت اخلاقی راولز از لیبرالیسم، روزنامه کیهان ۲۲/۱۰/۸۳
- ۱۲- هاروی، دیوید، (۱۳۷۹)، عدالت اجتماعی و شهر، ترجمه فرخ حسامیان، محمدرضا حائری، بهروز منادی زاده، تهران، شرکت پردازش و برنامه ریزی شهری، چاپ دوم
- ۱۳- هاروی، دیوید، (۱۳۸۲)، فصل اول کتاب تبیین در جغرافیا، ترجمه محمدرضا تقضلی، مجله علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد، شماره ۵، مشهد
14. Harvey, D, (1999), Considerations on the Environment of justice, Low, Nicholas, The British Isles: Global Geographies, Routledge.
15. Harvey, D, (1969), Explanation in Geography, Edward Arnold.
16. Harvey, D, (1996), Justice, Nature and the Geography of Difference, Blackwell.
17. Johnston, R. J., (1991), Geography and Geographers, Routledge Chapman and Hall.
18. Rawls, J, (1971), A Theory of Justice, Harvard U.P.